

شاهین (نشان ایران باستان)

شاهین یکی از مرغان شکاری بسیار بزرگ است ، چون بالها گشاید به سه متر رسد . پرنده ایست بلند آشیان ، سمیکبر ، تند نگاه تیزبانگ ، ستبرنوک ، سهمگین چنگال در شکار خویش از جانوران بزرگتر از خود هم چون گوسفند و بز و آهو روی نگرداند و از ربودن بچکان نیز باك ندارد ، شاهین بیش از صد سال زیست کند ، در توانایی و شکوه سرآمد پرندهگان است و از اینرو شاه مرغان ، نام «شاهین»



شاهین زرین مدال هخامنشیان
در موزه لندن

در میان مرغان شکاری بهمین پرنده شکوهنده و زورمند برازنده است این پرنده هوشیار و چالاک در همه جا دیده میشود ، بویژه در سرزمینهای بیشه زار و کوهستانی ، ناگزیر ایران هم نشیگاه این مرغ بوده و هست و دیرگاهی است توجه ایرانیان باین هوانورد گستاخ کشیده شده است .

در این مقاله سخن از این پرنده است در ایران باستان ، پیش از اینکه بسخن برداریم ببینیم این مرغ که امروزه نزد ما بنام عربی خود عقاب خوانده میشود در فارسی چه نام دارد .

شك نسبت واژه شاهین که صفت است از واژه شاه عنوانی است که بمناسبت

۱ - واژه : چون شنیده شده که در این کلمه شك و تردید کرده اند لازم آمد در اینجا یادآوری کنیم که این کلمه به معنی لغت و کلام درست است ریشه و بن چندین هزار ساله دارد و در بسیاری از لهجه های کنونی ایران هم بجا مانده و لغاتی از همین بنیان در فارسی موجود است در مورد دیگر مفصلا از آن سخن خواهیم داشت .

شکوه و توانائی باین برنده داده شده است. دانشمند ایرانی زمخشری که در سال ۶۷۷ در خوارزم تولد یافت و در سال ۵۳۸ هجری در همانجا درگذشت در کتاب مقدمه الادب عقاب را در فارسی شاهین یاد کرده همچنین حمزه اصفهانی در کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف (نسخه خطی) و المیدانی همزمان زمخشری در کتاب السامی فی الاسامی عقاب را به « آله » گردانیده است همچنین ابوریحان در التفهیم . حکیم مؤمن تنکابنی در مفردات ادویه نامزد بتعفة المؤمنین که در روزگار صفویه تألیف شده مینویسد : « عقاب بفارسی الوهو بترکی قراقوش گویند » و در جای دیگر مینویسد « آله اسم فارسی عقاب است » در فرهنگ جهانگیری آمده « له با اول مضموم مرغی باشد ذی مخلب که بر کوههای بلند آشیانه کند و بغایت قوی و بزرگ بود و آن را آله نیز خوانند و بتاری عقاب گویند حکیم مرقدی راست :

مثل دشمنان تو با تو حیلۀ کبک و حملهای له است »

در همه فرهنگها آله بمعنی عقاب یاد گردیده و در همه جا نوشته شده که الموت دژ معروف حسن صباح در نزدیکی قزوین لفظاً بمعنی آشیانه عقاب است بمناسبت اینکه حسن صباح پیشوای فرقه اسمعیلیه که در سال ۵۱۸ هجری در گذشت در الموت بسر برده گروهی از نویسندگان در ضمن سخن از وی بوجه تسمیه این دژ نیز پرداخته اند از آنان است ابن الاثیر . در کتاب خود کامل التواریخ که در سال ۶۲۸ پایان یافت مینویسد : الموت در مرز دیلم است . آله بمعنی عقاب است جزء دوم این نام که آموت باشد بلهجه دیلمی بمعنی آموزش است . همچنین زکریابن محمد القزوینی که در سال ۶۸۲ درگذشت در کتاب خود عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات میکوید الموت در ناحیه رودبار میان قزوین و دریای خزر است و بگفته وی نیز آله در فارسی بمعنی عقاب است و آموت بمعنی آموزش است این دژ چنین نامیده شده برای اینکه عقابی پادشاهی را در شکار باین قلعه که بسر زمینهای پیرامون خود مسلط است متوجه ساخت .

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و در تألیف دیگرش نزهة القلوب که در سال ۷۴۰ نوشته شده مینویسد : « و آن قلعه را در اول اله آموت گفته اند یعنی آشیانه عقاب که بچگان را برو آموزش کردی ، برور الموت شد » .

شک نیست که عقاب در فارسی آله نامیده میشود و در بسیاری از لهجه های کنونی ایران نیز چنین خوانده میشود چنانکه هلو در کردی و آله در مازندرانی و آخ در گیلکی و جز آن . در نامه پهلوی کارنامه ارتخشتر پابکان (تاریخ اردشیر بابکان)

در فصل ۱۴ بقرة ۱۲ آلوده بمعنی عقاب بکار رفته ۱ در نامهٔ دیگر پهلوی نامزد به بندهش در فصل ۱۴ که از جانوران سخن رفته در فقره ۲۳ میگوید صد و ده پرنده موجود است از آنهاست سیمرغ و کرشفت و عقاب و کرگس و کلنک و جز آن در بندهش گوید: « کرشفت را چرخ خوانند » از برای واژهٔ عقاب در متن اروا arvâ آمده و بخط پازند نوشته شده یعنی با حروف اوستایی نگاشته شده نام اصلی آلوده در هیئت اروا بهتر بجای مانده زیرا چنانکه میدانیم در اوستا و فرس هخامنشی حرف لام نبوده هر يك از واژه های فارسی که دارای حرف لام است در زبانهای ایران باستان بجای آن راء بوده چونت البرز و الوند و بلخ و جز آن در قدیم هر برزائیتی Hara- berezaiti و اورونت aurvant و باختری خوانده میشدند .

از این گذشته در بسیاری از زبانهای دیگر هند و اروپایی نام عقاب یاد آور اروا arvâ پهلوی است ۲ . در میان نامهای مرغان شکاری آلوده یا آله بیشک نام مرغی است که در تازی عقاب و در لاتین aquila گویند اما نامهای فارسی

۱ - در کارنامهٔ چنین گویند : روزی اردشیر از نخجیر تشنه و گرسنه بخانه آمد آنگاه واج گرفت (نماز گزارد) و کنیزك (دختر اردوان زن اردشیر) بآرد و شکر زهر آمیخت و بدست اردشیر داده گفت پیش از خورش این پیاله از برای تشنگی بنوش . اردشیر خواست بنوشد که ناگاه آذرفرنبغ پیروزگر بپیکر شاهین (= آلوده) سرخ پریدن گرفت و خورد بز پیاله زد و آن آرد و شکر بزمین ریخت اردشیر چون این بدید در شگفت ماند گریه و سگی که در آن خانه بودند آن خورش بخوردند و همادم بمردند اردشیر دانست که زهر در آن پیاله بود . . .

۲ - رضا قلیخان هدایت آنچه را که پیشینیان درست نوشته و آله را بمعنی عقاب گرفته اند نپذیرفته است مزخرفات کتاب ساختگی دساتیر را بهمهٔ نوشتهای معتبر برتری داده در فرهنگ خود انجمن آرای نامری می نویسد : « الموت بر وزن جبروت نام قلعه ایست مابین قزوین و گیلان که حسن صباح اسمعیلی در تصرف آورده بود و از غایت بلندی آن راه موت خوانند یعنی آشیانه عقاب چه اله آشیانه و موت عقاب است و قول صاحب آثار البلاد واهی است در جهانگیری آمده که الموت یعنی آشیانه عقاب واله را عقاب دانسته و مود را آشیانه و ارباب لغت بعد از وی پیروی کرده اند اما در ترجمهٔ دساتیر که ساسان پنجم کرده و در لغات او مود را بمعنی عقاب آورده و تا و دال بیکدیگر تبدیل یابند چنانکه تود و توت در اینصورت مود عقاب باشد و اله خانه چنانکه ملك الشعراء ابن ملك الشعراء صباي كاشانی گفته :

ماکیان را بودی مخلب و منقارولی
صید را مخلب و منقار بیاید چون مود
در بارهٔ دساتیر نگاه کنید بمقاله نگارنده در شمارهٔ بهمن ماه ۱۳۱۹ مجلهٔ ایران امروز .

پرنندگان دیگر از این نوع در فرهنگهای پارسی بهم مشتبه شده و تخلیطی روی داده آنچنانکه باز شناختن آنها از همدیگر دشوار گردیده است از آنهاست دال که بمعنی عقاب گرفته شده ، باید نسرنازی باشد وباشه یاواشه درگیلکی واشک ، ناگزیر در پهلوی هم و اشک بوده که معرب آن واشق شده وچرخ یا چرخ معرب آن صقر و باز و اشکره و جز آن .

شکار دلت خواهد کرد رامین

بپیرو یوز و باز و چرخ و شاهین

فخر گرسانی

پس از یاد آوری نام فارسی عقاب (= شاهین = آله) گوئیم این پرنده با شکوه و توانا دیرگامی است که توجه ایرانیان را بخود کشیده پدرش آن را بغال نیک میگرفتند و شاهین زرین علم ایران بود در سرلشکریان در روزگار هخامنشیان شاهین شهپرگشوده در سرنیزه بلندی بر افراشته بهم نمودار بود .

کزنفون Xenophon (۳۵۴ - ۴۳۰ پیش از میلاد) در کورشناه خود در بخش دوم از فصل ۱ فقره ۱ مینویسد : « هنگامیکه کوروش از فارس لشکر آراسته بجنک آشور میرفت ، پدرش تا بمرز فارس وی را بدرقه کرد در آن جا شاهینی دید که در پیشا پیش آنان در پرواز بود پدر کوروش آن را بغال نیک گرفته یقینت کرد که پدرش از این بیکار بیروز خواهد برگشت » هردوت Herodotus (۴۲۵ - ۴۸۴ پیش از میلاد) در تاریخش فصل ۳ فقره ۶۷ میگوید : « پیش ازاینکه داریوش و شش همراهانش به گمانای مخ (اسمردیس غاصب) حمله برند برخی از آنان تردیدی روی داد و خواستند بیکار را بتأخیر اندازند و با هم در گفتگو بودند که ناگاه دیدند هفت جفت شاهین دو جفت کرگس را دنبال کردند این پیش آمد را بغال نیک گرفتند و نشان رستگاری دانستند آنگاه مصمم شدند و بشکست همورد کامیاب گردیدند » .

باز کزنفون در کورشناه (Kyropädie 7, 14) در لشکر کشی کوروش بسوی بابل مینویسد : « درفش پادشاهی ایران شاهینی بود از زر ساخته شده که بر نیزه برافراشته بودند » در کتاب دیگرش نامزد بلشگر کشی (Anabasis 1'10'12) در باره جنگ کوروش کوچک بضمه برادرش اردشیر دوم هخامنشی (۳۶۱ - ۴۰۴ پیش از میلاد) که خود کزنفون در جزء سپاهیان زدور کوروش بود چنین گوید : « علم پادشاهی شاهینی بوده شهپر گشوده از زر ساخته شده بروی نیزه ای برافراشته بودند » کورتیوس روفوس kurtius Rufus که در نخستین سده میلادی میزیسته در اسکندرنامه اش (III 3, 16) در سخن از جنک داریوش سوم و اسکندر مینویسد « نخست در پیشاهنگ سپاه ایران آتشدان نمودار شد و از پی آن مغان سرود گویان روان شدند ، پشت سر آنان ۳۶۵ جوان با جامه ارغوانی و پشت سر آنان گردونه مقدس که اسبهای سفید آنرا میکشیدند . گردونه

با تندیسهای (مجسمه) ایزدان که از زر ساخته بودند آراسته بود و یوغ بگورها زینت شده بود همچنین تندیس دیگر که نماینده نیاکان بود در آن میدرخشید و در میان آنها شاهینی شهر گشوده زرین بر افراشته بودند « از این اخبار گذشته از خود هخامنشیان آثاری بجای مانده که دارای نقش شاهین است و بخوبی میرساند که این مرغ توانا علامت اقتدار آنان بوده است از آنهاست يك مدال زر با نقش شاهین که در موزه لندن موجود است و هکس آن در سر این مقاله دیده میشود .

پس از انقراض شاهنشاهی هخامنشیان و دست یافتن اسکندر در پایان سده چهارم پیش از میلاد ایران عقاب نشان اقتدار ایرانیان رفته رفته در اروپا رواج یافت . خود اسکندر آن را نقش سکه پادشاهی خود قرار داد و نشان اقتدار خویش برگزید پس از مرگ وی در سال ۳۲۳ پیش از میلاد سرداران و جای نشینان وی هر يك همین علامت را در قلمرو شهریارى خود رواج دادند بطلمیوس (Ptolemäos) که یکی از آن سرداران است بتخت پادشاهی مصر نشست همچنان در آن دیار علامت اقتدار ایران پایا ماند تا اینکه رُم از برای گشودن مصر لشکر کشید اما سردار رومی انتیوس Antonius گرفتار عشق ملکه کلوپاترا Kleopatra شده ، خود و رُم و کشور کشائی را از یاد داد بناچار اکتاویوس Octavius از برای جبران خطای دوست و همکار خویش رهسپار مصر گردید سلطنت ملکه کلوپاترا که آخرین پادشاه خاندان بطلمیوس است در سال سی ام پیش از میلاد بدست اکتاویوس انجام پذیرفت و پس از برگشت از مصر امپراتور رُم گردید و در سال ۲۷ پیش از میلاد عنوان افتخاری اگستوس Augustus یافت .

عقاب تقریباً پس از سیصد سال پایداری در مصر با اکتاویوس برُم رفت و علامت اقتدار آن امپراتور گردید و پس از وی همچنان بجای ماند . از آن تاریخ بعد در سراسر امپراتوری رُم در بسیاری از آثار و ابنیه دولت رُم و بیزانس جلوه گراست . پس از پایان آن روزگاران و سر آمدن دوران رُم و بیزانس در بسیاری از کشورهای اروپا چو فرانسه و آلمان و اتریش و لهستان و جز آن عقاب نقش علم آن سرزمینها گردید و در برخی از آنها هنوز برقرار است .

پیش از اینکه درباره شاهین باوستانا نامه دینی ایرانیان بپردازم بجاست آنچه از فیلس بیلیوس Philos Byblius (در سالهای ۱۳۱ - ۸۰ میلادی میزیسته) یاد گردیده ، در اینجا گفته شود از بیوس Eusebius که در سالهای ۳۴۰-۲۶۲ میلادی میزیسته در کتاب خود (Praeapratio Evangelica) نقل از فیلس بیلیوس کرده مینویسد : « زرتشت مخ در نامه آسمانی ایرانیان گوید خداوند را سری است مانند سر شاهین اوست نغمستین ، اوست آسیب ناپذیر ، جاودانی است ، از کسی تولد نیافت ، تقسیم ناپذیر است ، بی مانند است ، آفریننده همه چیزهای نیک است ، خود بهترین نیکی است ، برتر از پروردگاران

است ، خردمند ترین خردمندان است ، پدر راستی و دادگستری است . کسی است که از خود آموزش یافته ، آفریده کسی نیست ، وساست ، داناست ، یگانه پدید آورنده جهان پاك ایزدی است « در نوشته‌های دینی ایرانی در جایی سراغ نداریم که اهورا مزدا بشاهین همانند شده باشد . شاید در این تشبیه هوش و توانائی و شکوه شاهین اراده شده باشد .

اما از خود اوستا بخوبی بر میآید که این پرنده نزد ایرانیان پایه ارجمندی داشته و همواره طرف توجه بوده است.

این مرغ شکاری دوبار بنام سن Saëna در اوستا یاد گردیده است این واژه را اوستاشناسان اروپائی بزبانهای خود به Aigle و Eagle و Adler گردانیده اند یعنی عقاب از اینکه سن همان عقاب است مورد شك نیست زیرا در سانسکرت زبانی که خواهر زبانهای اوستا و فرس هخامنشی بشمار است و از هر حیث ، چه در لغت و چه در صرف و نحو با زبانهای ایران باستان پیوستگی و خویشی دارد سین Syena بمعنی عقاب است یکی از آن دو جای اوستا که سن یاد شده در پاره ۴۱ بهرام یشت است این چنین : « پیروزی اهورا آفریده رامیستائیم بکنند پیروزی با فر خود فرا گیرد این خانه را از برای (نگاهداری) رمة چار پایان ، آنچنانکه این مرغ بزرگ سن ، آنچنانکه این ابر های بار ور (آبدار) فرامی گیرند کوهها را » .

دیگر در پاره ۱۷ رشن یشت اینچنین : « و اگر هم تو ، ای رشن پاك ، در بالای آن درخت سن باشی در میان دریای فراخکرت [آن درختی که] دارو - های نیک در بر دارد و دارای داروهای درست درمان بخش است [درختی که] « بهمه درمان بخش » نام دارد و در آن تخم های همه گیاه ها نهاده شده ، ماترا بیای میخوانیم » .

۱ - رشن یارش در اوستا رشنو Rashnu نام فرشته دادگستری است روز هجدهم هر ماه بنگهبانی وی سپرده شده .

چوهور سپهر آورد روز رش	ترا زندگی بادیدرام و خوش
دوآمد در آن خانه چون بهشت	فر دوسی
	بروزرش از ماه اردیبهشت
	عنصری

رشن فرشته ایست که بویژه دشمن دزدان و راهزنان دانسته شده واز برای بر کنار ماندن از آسیب آنان باید او را بیاری خوانند . فرشته دادگستری در همه جاست در سراسر هفت کشور روی زمین و در جهان زیرین بهر کجا که باشد باید بدر روی نمود و یاری وی را خواستار شد . در رشن یشت که درستایش این فرشته است در تبقیه در حاشیه صفحه بد

دیگر از جاهائی که در اوستا بواژه سن بر میخوریم درزامیادبشت است در این بشت بسیار دلکش از فر ایرانی و فر کیانی سخن رفته و از ستیزه ایرانیان و تورانیان یاد شده است در هشت فقره اولی این بشت نامهای کوههای ایران باستان برشمرده شده که رویهمرفته از پنجاه و سه کوه نام برده شده است. از آنهاست نام اوبائییری سن Upāiri.saēna بگفته اوستا این کوه « پوشیده است از برف، مقدار کمی از آن آب میشود ».

این کوه در نوشتنهای پهلوی اپارسن Aparsén یاد شده. بگفته بندهش در فصل ۱۲ فقره ۹ « اپارسن، گذشته از البرز بزرگترین کوه است آغازش از سگستان و انجامش در خوزستان است » در فصل ۲۰ بندهش که از رودها سخن رفته در فقرات ۱۶ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۲ گوید: « هری رود از اپارسن روان است، همانند رود که در سگستان است سرچشمه اش در اپارسن میباشد، مرو رود از اپارسن میآید، بلخ رود از کوه اپارسن به بامیکان (بامیان) برخیزد » بنابر این اوبائییری سن در اوستا و اپارس در بندهش عبارت است از بخش غربی هندوکش که سلسله کوه بابا باشد.

بلندی این کوه مناسبتی با نام آن دارد زیرا اوبائییری سن که از دو جزء ترکیب

بقیه حاشیه صفحه پیش

پاره ۱۷ آشیانه سن در بالای درختی دانسته شده که در میان دریای فراخکرت روئیده است فراخکرت در اوستا و توروکش Vourukasha آمده و آن را دریای گرگان (= خزر) دانسته اند درختی که در میان آن برپاست و بسپویش Vīspō - bish نام دارد این درخت مادر همه دارو ها و رستنی ها شمرده شده تخم گیاه ها از آن درخت است در نوشتنهای پهلوی چنانکه در بندهش فصل ۱۸ فقره ۹ این درخت هرویسپ تخمک خوانده شده یعنی در بردارنده همه تخمهای رستنی ها در نامه پازند مینو خرد در فصل ۶۲ در فقرات ۳۷-۴۲ چنین گوید:

« آشیانه سبن مرو (سیمرغ) در بالای درخت هرویسپ تخمه که جدیش (ضد گزند) خوانندش میباشد هر آنگاه سین مرواز روی آن بر خیزد هزار شاخه از آن درخت بروید و هر گاه بر آن فرو نشیند هزار شاخه از آن بشکند و تخمهای آن باشیده و پراکنده گردد مرغ دیگر نامزد به چمروش تخمهایی که از آن درخت فرو ریخته برگردد و بجای برد که از آنجا تشر (فرشته باران) آب گیرد. گونه گونه تخمها به دستگیری وی با باران فروریزد و گیاههای گوناگون بروید » چنانکه دیده میشود در اوستا یکی از داستانهای بسیار کهن ایران یادآوری شده و آشیانه مرغی که بعدها سیمرغ خوانده شده در بالای درختی در میان دریا دانسته شده داستانی است که در شاهنامه نیز در سخن از سیمرغ بآن اشاره شده و آن را یاد خواهیم کرد از برای توضیحات بیشتر نگاه کنید بگزارش (= تفسیر) اوستای نگارنده جلد اول یشتهاص ۵۶۱ تا ۵۸۱.

یافته لفظاً یعنی بر تراز پرش شاهین یعنی این کوه چندان بلند است که شاهین بلند پرواز هم بر فراز آن نتواند رسیده همانند این فردوسی در تعریف کوه بلندی گوید:

یکی کوه بینی سراندر سحاب که بروی نبرید پران عقاب

همچنین حمدالله مستوفی در نزهة القلوب (ص ۱۹۹) درباره کوه کرکس مینویسد:

« کوه کرکس در مفازه ایست بحدود شهر نطنز و باهیچ کوه پیوسته نیست دور شده فرسنگ باشد کوهی سخت بلند است و از بلندی کرکس بر فرازش نمی‌پرد و بدان سبب بدین نام مشهور است ...

در ایران باستان سن نام خاص اشخاص و خانوادگان نیز بوده در فروردین یشت در فقرات ۹۷ و ۱۲۶ چند تن از آنان یاد گردیده و به فروهرشان درود فرستاده شده است نام سیندخت در شاهنامه که زن مهراب پادشاه کابل و مادر رودابه بود لفظاً یعنی شاهین دخت

پرسید سیندخت مهراب را زخوشاب بگشود عناب را

چنانکه بعد ها شاهین نیز نام خاص اشخاص گردید و بیست و دو تن از سران و

ناموران ایرانی و ارمنی و ترک و تازی که شاهین نام داشتند در نام نامه ایرانی

یاد شده اند ۴

در اوستا از يك مرغ شکاری بنام وارغن Vāreghan نیز یاد شده است.

نظر باینکه واو اوستائی و فرس هخامنشی در فارسی به باء تبدیل میشود و در

فارسی واو و باء بهم دیگر مبدل میگردد چون وزغ و بزغ و حرف لام در زبان های اوستا

و فرس هخامنشی نداشتند، لامهای فارسی اصلاً راء بوده و در فارسی این دو حرف هم

بهم دیگر تبدیل میشود چون سوفار و سوفال میتوان بی تردید جزء اول واژه وارغن

Vāreghan را بمنی بال گرفت و جزء دوم را از مصدر گن gan یا جن که در فارسی

زدن گوئیم بنابر این وارغن لفظاً یعنی بالزن اگر در اوستا و فرس هخامنشی کلمه بال بجا

مانده بود باستی وار Vār باشد اما در سانسکریت موجود است هر چند که مفهوم آن

با مفهوم کلمه بال فارسی فرقی دارد و بمعنی موی دم اسب است. آیا این پرنده با این نام

همان مرغ شکاری عقاب است که با این عنوان خوانده شده یا مرغ شکاری دیگری است

از جنس عقاب؟ آنچنان که در خود اوستا این پرنده تعریف شده و قرآنی که موجود

است وارغن باید نام دیگری از مرغ سن باشد و این در خود اوستا در نام جانوران نظیر

دارد چنانکه ژوز خارپشت بادو نام یاد گردیده و از برای خروس هم دو نام آورده شده

است و جز آن در فقرات ۳۳ و ۴۰ زامیادبشت در سخن از داستان جمشید چندین بار

بوژه وارغن بره بخوریم اینچنین:

« در هنگام پادشاهی جمشید نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ و نه

رشک دیو آفریده [اینچنین بود] پیش از اینکه او دروغ گوید و بگفتار نادرست پردازد

پس از آنکه او بسخن نادرست و دروغ پرداخت، فر [پادشاهی] از او آشکارا به پیکر

مرغی بدررفت چون فر از او بگسست سر گشته شد و در برابر دشمنی [هارورد] فرومانده ناتوان گردید - نخستین بار فر بگسست از جمشید پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن، این فر را مهر در ریافت - دومین بار فر بگسست از جمشید پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن. آن فر را فریدون پسر آبتین بر گرفت و در میان مردمان پیروزمند ترین شد، گذشته از زرتشت، او اژی دهاک (ضحاک) را شکست داد - سومین بار فر بگسست از جمشید پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن، این فر را در ریافت گرشاسب دلیر و در میان مردمان پیروزمند ترین شد، گذشته از زرتشت، او اژدهای شاخدار را که اسبها و مردمان را فرو میبرد بکشت ... « از این فقرات بخوبی پیداست که وارغن (= شاهین) نمودار اقتدار پادشاهی بوده، فرو شکوه بصورت این پرنده جلوه میکرده، بهر که روی میآورد رستگار و ازهر که بر میگشت خوار میساخت. دیگر از جاهائی که در اوستا بواژه وارغن بر میخوریم در بهرام یشت است در این یشت که از پیروزی و فرشته آن سخن رفته پیروزی خود را بده هیئت پیغمبر ایران زرتشت بنمود از این ترکیب دهگانه خواستند همه نیرو های طبیعی را در شخص پیغمبر تمرکز دهند در فقرات ۲-۲۷ این یشت این نیروهای طبیعی هر یک بهیشتی جلوه میکنند اینچنین: باد تند، وزاو، اسب سفید، شتر، گراز، جوانی پانزده ساله، مرغ وارغن، میش گشن دشتی، مردی زیبا و بزرگوار.

درباره مرغ وارغن که موضوع ماست چنین گوید: « باو (بزرگشت) هفتمین بار خود را بنود پیروزی آهو را آفریده به پیکر مرغ وارغن (مرغی) چالاک که شکار خود با چنگالها گرفته بانوک بدرد، در میان مرغان چست ترین و بلند برش ترین و سبک پرواز ترین است بگانه مرغی است که در میان پرندگان خود را از گزند تیربران برهاند، هر چند که آن تیر خوب پرتاب شود، در سپیده م شهر آراسته بیرواز درآید. در شب هنگام خورش شب جوید - مرغی است که در بلند پروازی بکوهساران شهر سایه؛ از دره ورود بگذرد، بسره رختان شهر همی سایه و بیانک مرغکان گوش فرا دهد» چنانکه پیداست در اینجا سخن از يك پرنده شکاری تواناست نه يك مرغ داستانی.

ناگزیر در ردیف چاربايان چون اسب و گاو و شتر و جز آن در میان پرندگان توانا ترین آنها برگزیده شده و آن باید عقاب باشد که در نیرو و زور سرآمد پرندگان است تعریفی که از آن شده بهمین پرنده برازنده است نه بمرغ دیگر، در جانور شناسی هم این پرنده دوبار در روز از برای شکار پرواز گیرد نخست در بامداد دوم در غروب همچنین در فقرات ۳۴-۳۸ بهرام یشت از وارغن یاد شده و از اثر پر و استخوان این مرغ همایون و خجسته سخن رفته است اینچنین: « از برای برکنار ماندن از آزار جادوی دشمن، باید پر بزرگی از این مرغ مانند تویند با خود داشت و از برای شکستن جادو آن پر را بتن خود مالید - کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر با خود داشته باشد هیچ مرد دلیری او را نتواند براندازد و نه از جای براند. آن پر او را همواره نزد کسان گرامی و بزرگ دارد و او را از فر بر خوردار بسازد، آری پناه بخشد آن پر مرغان

مرغ - در هنگام برابر شدن با هم اردان خونخوار و ستمکار دارندگان آن بر کمتر گذند یابند همه بترسند از کسی که تعویذ پر مرغ و ارغن با اوست «... در فقرة ۴۴ بهرام یشت آمده: «در میدان چنگ از برای پیروزی یافتن و بهماردان چیر شدن باید چهار پر در رزمگاه برافشاند» در این فقرة از مرغ وارغن نام برده نشده، ناگزیر بر همین مرغ نیرومند مراد است. از آنچه یاد کردیم میتوان دانست که ایرانیان باین پرنده توجه مخصوصی داشتند و در میان مرغان توانا ترین آنها را برگزیده نشان اقتدار خود ساختند و چنانکه دیدیم در اوستا مرغان مرغ خوانده شده مانند شاهنشاه و موبدان موبد همچنین در نامه آسمانی ایرانیان، پیروزی در جلوه دهگانه خود در هفتمین بار بیکر این مرغ زیبا و توانا در آمده خود را بزرگترت بنمود و این بخوبی میرساند که ایرانیان پهلوان و دلاور هیچگاه منش و اندیشه دلیری را از خود دور نمی داشتند دین و آئینشان هم گویای همین خصلت است. در انجیل درجائی که خواستند روان ایزدی را بحضرت عیسی بنمایانند آن را به بیکر کبوتری در آوردند که مرغی است که بدل در انجیل متی در باب سوم فقرة ۱۶ گوید: «و چون عیسی غسل تمعید یافت فوراً از آب برآمد و بشکر آنگاه آسمان بروی گشاده شد و او دید که روح خداوند مانند کبوتری فرود آمد و در وی حلول کرد» در انجیل مرقس در باب اول فقرة ۱۰ گوید: «و چون او (عیسی) از آب برآمد و دید که آسمان شکافته شد و روان خداوند مانند کبوتری بوی فرود آمد»

در فارسی در میان نامهای مرغان شکاری، نامی که یادآور و ارغن باشد نداریم اما ستن اوستائی در فارسی بجا مانده و آن واژه سیمرغ است.

سیمرغ از سیم و مرغ، چنانکه برخی پنداشته اند ترکیب نیافته است. مرغوسن *saêna. mereghô* در اوستا: در پهلوی شده سین مورو *sênmurv* و در فارسی سیمرغ. در ادبیات ما سیرنک هم آمده در فرهنگ سروری این شعر از خیالی یاد گردیده.

جز خیالی ندیدم از رخ تو جز حکایت ندیدم از سیرنک

در شاهنامه نیز بکار رفته:

از آنجاییکه باز گشتن نمود که نزدیک دریای سیرنک بود

گذشته از این در شاهنامه همه جا سیمرغ گفته شده ممکن است در این شعر هم که فقط همین یکبار سیرنک دیده شده، در اصل سیمرغ باشد داستان سیمرغ معروف است و در شاهنامه از دو سیمرغ سخن رفته: یکی آنست که در هفتخوان اسفندیار یاد شده.

بر او بریکی مرغ فرمانروا
چو برنده کوهیست پیکارجوی

یکی کوه بینی سراندر هوا
که سیمرغ خواند و را کارجوی

اگر بیل بیند بر آرد بچنگ
 اسفندیار در خوان پنجم خود آنرا کشت :

ز دریا نهنک وز خشکی پلنک
 چنان چاره گر مرغ بیچاره گشت...

از آن کشته کس روی هامون ندید
 زمین کوه تا کوه جز خون نبود

از این سیمرغ که باید آنرا يك پرندۀ اژدهاسان و اهریمنی پنداشت در اوستا سخنی نیست اما سیمرغ دیگر که بگفته شاهنامه زالرا پرورش داد و در روز های سخت وی و پسرش رستم را یاری کرد کمابیش یاد آورستن یا ارغن اوستاست این داستان در شاهنامه چنین آمده : از سام نریمان فرزندی آمد سپید موی ،

بچهره نکو بود برسان شید
 ولیکن همه موی بودش سپید

سام چون فرزند خود سپید موی دید باخود گفت گردنکشان و مهان از این بچه برمن خواهند خندید فرمود او را جانی دور از دیار در بالای کوه بگذارند :

یکی کوه بدنامش البرز کوه
 بخورشید نزدیک و دور از گروه

بدانجای سیمرغ را لانه بود
 که آنخانه از خلق بیگانه بود

نهادند بر کوه و گشتند باز
 بر آمد بر این روزگاری دراز

روزی سیمرغ آن بچه را برهنه و گرسنه روی پاره سنگی گریان دید او را بر گرفته باشیانۀ خود برد و با بچه گان خود پرورید روزگاری دراز بدینگونه بگذشت و آن کودک که زال خوانندش مردی گردید و نام و نشان در جهان پراکنده شد شبی سام نریمان جوانی در خواب دید مادرش برافراشته و سپاه زرگی پشت سرش ، بخرد و موبدی از سوی دست راست و چپ وی یکی از آن دو مرد پیش سام آمده زبان بسرزنش گشاد و گفت :

که ای مرد بیباک ناپاک رای
 ز دیده بشستی تو شرم خدای

ترا دایه گر مرغ شاید همی
 پس این پهلوانی چه باید همی

گر آهواست بر مرد موی سپید
 ترا موی سر گشت چون مشک بید

سام نریمان هر اسان از خواب برخاست و خروشان از برای جستن فرزند خود روی بکوهسار آورد . سیمرغ از فراز کوه سام و همراهانش را بدید و دانست که از پی بچه خود آمد آن بچه را که سیمرغ دستان زند نامید ، بر گرفته نزد پدرش آورد و پری از خود باو داد .

ابا خویشتن بر یکی پر من
 همیشه همی باش بافر من

گرت هیچ سختی بروی آورند
 ز نیک وز بد گفتگوی آورند

بر آتش بر افکن یکی بر من
 که بینی هم اندر زمان فر من

زال دختر مهربان پادشاه کابل را بزنی برگزید این دختر که رودابه نام دارد روزی رنجور شد زال بریشان و افسرده گردید و بر سیمرغ بیانش آمد .

یکی مجمر آورد و آتش فروخت
وز آن بر سیمرغ لغتی بسوخت
هم اندر زمان تیره گون شدهوا
پدید آمد آن مرغ فرمانروا
بزال گفت اندوه مدار زنت آستن است . بز شك دانای باید اورا بس بیپوش
کند و تهیگاه اورا بشکافد و بچه بیرون کشد .

وزان پس بدوزد کجا کرد چاک
دزد دور کن ترسو تیمار و باک
گیاهی که گویم اباشیر و مشک
بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
بسای و بیالای بر خستگیش
به بینی هم اندر زمان رستگیش
بر آن مال از آن پس یکی بر من
خجسته بود سایه فر من
این بگفت و پری از بازوی خود بدو داده پرواز درآمد آنچنان که سیمرغ
گفته بود موبد (= بز شك) چیره دستی بچه از شکم مادر بیرون آورد و آن نوزاد
را رستم نام دادند .

دیگر باره که سیمرغ بیازی زال ورستم شتافت در پیکار اسفندیار و تهمن
است : رستم و اسبش رخس هردو از تیر اسفندیار از پای در آمدند زال دیگر
باره آتشی برافروخت و بر سیمرغ در آن بسوخت همانگاه سیمرغ پدیدار شد و با
منقار خود پیکانها از رستم و رخس بیرون کشید .

بر آن خستگیها بمالید بر
هم اندر زمان گشت باهوش و فر ...
بدو گفت سیمرغ کای پیلتن
تویی نامدار همه انجمن
چرا رزم جستی تو ز اسفندیار
که او هست روئین تن و نامدار
.. که هر کس که او خون اسفندیار
بریزد ورا بشکرد روزگار
بدین گیتیش شور بختی بود
چو بگذشت در رنج و سختی بود

بامن پیمان کن که از جنگ با اسفندیار بشیمانی کنی ، کین نجومی و فزونی
نخواهی فرذا پیش اولابه کن و پوزش خواه اگر سودی نبخشید شاخی از چوب
گز که در آنسوی دریاست برگیر و از آن تیری بساز و بچشم راست وی فزود
آر رستم بر اهنمایی سیمرغ بسوی آن درخت شتافت و از آن شاخی برید ، پیر
و پیکان بیاراست فردای آنروز در رزمگاه از اسفندیار پوزش خواست :

من امروز از بهر جنگ آمدم
بی پوزش و نام و ننگ آمدم .
بدادار زردشت و دین بهی
بنوش آذر و آذر فرهی
بخورشید و ماه و باستار زند
که دل را برانی ز رله گزنده

چون از پوزش خواستن خود سودی ندیده ناگزیر :

تهمن گراندر کمان کرد زود
بدانسان که سیمرغ فرموده بود

بزد راست بر چشمه اسفندیار سیه شد جهان پیش آن نامدارا
 از اینکه داستان سیمرغ شاهنامه را بطور اختصار یادآور شدیم برای این است
 که خواستیم خوانندگان این مقال باسانی سنن و مرغ وارغن اوستا را با سیمرغ داستان
 باهم بسنجند و پیوستگی آنها را باهمدیگر دریابند در اوستا سنن در میان دریا بالای
 درختی که مادر داروها و رستنیهاست آشیانه دارد، سیمرغ داستانی نیز با داروهای
 خود زخمها و دردها را چاره بخشد و با درخت شکفت انگیز گز که بر کنار دریاست
 سروکاری دارد: اثر بر مرغ وارغن آنچه آنچنان که از اوستا یاد کردیم بخوبی یادآور
 بر سیمرغ داستانی است و این خوددلیل روشنی است که مرغ وارغن Vâreghan همان
 مرغوسن Méréghō saēna (= سیمرغ) است گفتیم سنن در اوستا نام مرغ شکاری
 معروف شاهین (= آله = عقاب) است بجنیه داستانی همین مرغ نیز آنچه آنچنان که دیدیم
 در خود اوستا اشاره شده است. در داستان و ادبیات ما نام سیمرغ فقط همین مرغ داستانی
 اختصاص یافته که در تازی عتقا خوانند.

(۱) چون پسر سام نریمان از مادر سپید موی بزاد او را زال یا زال زرخوانند
 یعنی پیر، گفتیم در اوستا و فرس هخامنشی حرف لام نبوده، هر يك از واژه های
 فارسی که دارای لام است در اصل راء بوده؛ از آنهاست همین واژه زال که راء اصلی
 آن هم در زر بجای مانده است. زال زر را رویهم میتوان بمعنی پیر فرتوت گرفت.
 واژه های از این بنیاد در اوستا بسیار است چون زاورون Zauruna و زیرین
 Zairina: هر دو صفت است بمعنی فرتوت و شکسته، زرن Zarant در سانسکریت جرات
 بهمین معنی است، زاوروا Zaurvâ یعنی پیری، در پهلوی نیز زرمان بمعنی پیری
 است، در فرهنگهای فارسی زرمان بمعنی پیر و فرتوت یاد شده است، ازرم a-zarēma
 باحروف نفی a یعنی پیر نشدنی و فرسوده نگشتنی، باهمین واژه ترکیب یافته نام خاص
 آژرمیدخت که لفظا بمعنی دختر پیر نشدنی است یادخت همیشه جوان مشته نشود با آژرم که
 بمعنی شرم از بنیاد دیگر است. اسفندیار: در اوستا سپنتودات Spentō-dâta لفظا یعنی سپندداد یا
 آفریده خرد باک این نام بقلط در فارسی اسفندیار خوانده شده بایستی سپنداد باشد از شاهنامه
 گذشته در بسیاری از نوشتههای دیگر اسفنداد و سپندیات یاد شده در پهلوی هم سپنددات
 آمده است در نوشتههای دینی زرتشتی اسفندیار را که پسر کی گشتاسب و از یاوران دینی
 مزدیسنا بشمار است خود پیغمبر زرتشت روین تن ساخت در شاهنامه هم چنین آمده:
 مراورا زره آنکه اندر براست هم از دست زردشت پیغمبر است
 سیمرغ آنچه آنچنان که در شاهنامه تعریف شده مرغی است ایزدی. نمیخواست که
 چاره شکست دادن اسفندیار را که از باکان و نیکان است رستم بیاموزد از همین دوزبان
 باندرز گشود و رستم را از سرانجام زشت کشنده او آگاه کرد از طرف دیگر چون سیمرغ
 دایه زال و پرورنده او بوده بناچار تکلیف خود را نسبت بار ادا کرد و عهد و پیمان دیرین
 را بجای آورده پسرش رستم را در این نبرد کامکار ساخت.